

مقدمه

فقه در ساحت سنت و میراث اسلامی، نه صرفاً دانشی برای استخراج احکام از منابع وحیانی، بلکه تجلی عقلانیتی است که در پرتو نور هدایت الهی، به تنظیم مناسبات انسانی می‌پردازد. این علم که از سرچشمه‌های قرآن و سنت سیراب می‌گردد، رسالتی فراتر از تعیین تکلیف فردی دارد. زیرا فقه در جوهر خود، نظامی است حقوقی و اخلاقی، که غایت آن سامان‌بخشی به رفتار انسان‌ها و صیانت از هویت دینی در برابر تندبادهای تحولات فرهنگی است. در پرتو این نظم فقهی، اگر عدالت و کرامت انسانی و اخلاق، ستون‌های استوار آن باشند، جامعه‌ای شکل می‌گیرد که در آن آرامش، امنیت و همزیستی مسالمت‌آمیز مجال بروز می‌یابد و این همان رستگاری اجتماعی و فردی است که فقه می‌تواند بدان رهنمون شود. اما در این مسیر، پرسشی بنیادین رخ می‌نماید و ذهن اندیشمندان را به تأملی ژرف فرا می‌خواند:

آیا اطاعت صرف از احکام فقهی، می‌تواند انسان را به کمال و جامعه را به رهایی رساند؟!

پیش از پاسخ به این پرسش باید بگوییم این نوشتار، نه در مقام انکار فقه است و نه در جایگاه نفی دین، بلکه دعوتی به بازاندیشی در نسبت میان شریعت، اخلاق و رستگاری اجتماعی و فردی است.

کارکرد فقه

فقه این گوهر تابناک علوم اسلامی، وظیفه دارد راه و رسم زندگی آدمی را در تمامی عرصه‌های حیات روشن سازد. از عبادات فردی چون نماز و روزه، که پیوندی میان بنده و خالق برقرار می‌سازد، تا معاملات اقتصادی، روابط اجتماعی و حتی عرصه سیاست، که انتظام امور جامعه را تضمین می‌کند. این دانش همچون قانونی الهی و نقشه‌ای حکیمانه، مسیر زیست دینی را بر انسان می‌گشاید و او را در پیچ‌وخم‌های زندگی به سوی نظم و قاعده رهنمون می‌سازد. با این همه فقه بیش از هر چیز بر ظاهر اعمال و رعایت حدود شرعی نظر دارد و کمتر به ژرفای نیت‌ها و باطن دل‌ها می‌پردازد. گویی آینه‌ای است

که صورت رفتار را می‌نمایاند، بی‌آنکه همواره به حقیقت نهفته در جان آدمی دست یازد. تمرکز بر ظاهر اعمال، هم مزیت است و هم عیب. مزیت از آن رو که جامعه را در حصار قانون و قاعده نگاه می‌دارد و از هرج و مرج می‌رهاند و عیب از آن جهت که اگر آدمی تنها به این ظاهر بسنده کند، بیم آن می‌رود که از روح دین، از لطافت اخلاق و از ژرفای معنویت فاصله گیرد و به قشر بی‌روحي بدل شود که از گوهر ایمان تهی است.

محدودیت فقه

فقه هرچند ستون استوار شریعت و حصن حصینِ حدود و قوانین الهی است، اما به تنهایی توان آنرا ندارد که جان آدمی را به کمال و رستگاری رساند. زیرا بیش از هر چیز بر صورت اعمال و رفتار بیرونی نظر دارد و کمتر به ژرفای دل و نیت‌های نهفته در باطن انسان می‌پردازد. زیرا رستگاری نعمتی است بس عظیم که تنها با رعایت قوانین ظاهری حاصل نمی‌شود. بلکه نیازمند ایمانی است که در اعماق قلب ریشه دواند، اخلاقی که جان را به فضیلت بیاراید، معنویتی که روح را زنده نگاه دارد و معرفتی که چراغ راه عقل و اندیشه گردد. آنگاه که این عناصر در کنار فقه قرار گیرند، حقیقت دین به تمامی جلوه می‌کند و انسان در طریق کمال گام می‌نهد. جامعه‌ای که تنها بر اجرای احکام فقهی تکیه کند، هرچند در ظاهر منظم و قانونمند نماید، بیم آن می‌رود که گرفتار خشکی و ظاهرگرایی شود و از روح لطیف دین و معنویت فاصله گیرد؛ همچون پیکری که استخوان دارد اما از خون و جان تهی است و هرچند قائم بر پای، اما از حرکت و حیات بی‌بهره است.

نقش اخلاق و معنویت در کنار فقه

همانطور که گفته شد فقه حصن حصینِ شریعت و نگاهبان حدود الهی است، اما اگر از مصاحبت با اخلاق و معنویت بی‌بهره گردد، به پیکری بی‌جان و بی‌روح مبدل خواهد شد. قرآن کریم بارها بر تزکیه نفس و ایمان قلبی تأکید فرموده است، آنجا که می‌گوید: «قد أفلح من زكّاهَا»؛ یعنی رستگاری از آن کسی است که جان خویش را به صفا و طهارت بیاراید و آینه دل را از غبار هوا و هوس بزداید. همچنین رسول اکرم (ص) نیز غایت بعثت خویش را «تکمیل مکارم اخلاق» دانسته است. بدین معنا که حقیقت دین نه در قشر قوانین و ظاهر اعمال، بلکه در پرورش فضیلت‌های درونی و تعالی روح انسانی متجلی می‌گردد. دین اگر تنها در قالب احکام فقهی محصور شود، همچون چراغی است بی‌روغن، گرچه شکل و صورت دارد، اما از نور و فروغ بی‌بهره است. از این رو فقه باید در کنار اخلاق، عرفان و ایمان قرار گیرد تا حقیقت دین به تمامی رخ بنماید و انسان و جامعه به رستگاری راستین دست یابند. زیرا تنها در هم‌نشینی این عناصر است که شریعت از قشر به لبّ، از ظاهر به باطن و

از قانون به حقیقت ارتقا می‌یابد. آنگاه است که دین نه صرفاً مجموعه‌ای از احکام، بلکه راهی به سوی کمال، نردبانی به سوی حقیقت و پلی میان خاک و افلاک خواهد بود .

آیا فقه می‌تواند ضامن رستگاری جامعه یا فرد باشد؟!

فقه گرچه ابزار مهمی برای تنظیم رفتار است اما به تنهایی نمی‌تواند ضامن رستگاری فرد یا جامعه باشد. در ذیل به بررسی علل این مهم می‌پردازیم ؛

۱- توجه به ظاهر

فقه در ساحت سنت، بیش از آن که به ژرفای نیت‌ها و باطن‌ها نظر افکند، غالباً در قلمرو ظاهر احکام سکونت دارد. گویی آن‌چه دیده می‌شود، بر آن‌چه اندیشیده می‌شود، تقدم دارد. این توجه به صورت اگرچه در حفظ نظم و انسجام رفتاری مؤثر است، اما بیم آن می‌رود که روح اخلاق، در پس پرده‌ی التزام‌های صوری، به فراموشی سپرده شود. آنگاه که فقه، صرفاً به رعایت قالب‌های شرعی بسنده کند و از تربیت درونی و تهذیب باطنی غفلت ورزد، فضایل اخلاقی مجال درونی‌سازی نمی‌یابند و انسان، به جای سلوک در مسیر کمال در حصار تکالیف خشک گرفتار می‌شود. چنین است که شریعت، اگر از معنا تهی گردد، به پوسته‌ای بدل می‌شود که نه جان دارد و نه جان‌بخش است.

در این منظر فقه باید نه تنها ناظر بر رفتار، بلکه راهبر دل‌ها باشد، تا احکام، نه به اجبار، بلکه از سر عشق و بصیرت اجرا شوند و اخلاق، نه به عنوان زینت، بلکه به عنوان جوهر دین در جان آدمی رسوخ کند.

۲- رستگاری اخلاقی

رستگاری نه در سایه اطاعت صرف از قانون و احکام فقهی ، بلکه در پرتو تحولی درونی و اخلاقی رخ می‌نماید. تحولی که از ژرفای جان برمی‌خیزد و انسان را از سطح رفتارهای صوری به ساحت فضیلت‌های نهادینه‌شده رهنمون می‌سازد. فقه هرچند در مقام تنظیم رفتار و ایجاد نظم اجتماعی، نقشی انکارناپذیر دارد، اما در ساختن وجدان اخلاقی و پرورش ارزش‌های درونی، به تنهایی کفایت نمی‌کند. فقه، اگرچه می‌تواند مرزهای حلال و حرام را ترسیم کند، اما نمی‌تواند عشق به خیر، شفقت به

خلق و صداقت با خویشتن را در جان انسان بیدار سازد. قانون، اگر از معنا تهی گردد، به قفسی بدل می‌شود که روح را در بند می‌کشد، نه بالی که او را به سوی آسمان رهایی پرواز دهد.

رستگاری در حقیقت میوه درختی است که ریشه در اخلاق دارد و تنه‌اش از شریعت تغذیه می‌کند. اگر این دو از یکدیگر جدا شوند، نه شریعت به کمال می‌رسد و نه اخلاق به ثمر می‌نشیند. از این رو فقه باید در خدمت اخلاق باشد، نه در تقابل با آن و قانون، باید راهی باشد به سوی معنا، نه مانعی در برابر آن.

۳- فقدان عدالت

فقه اگر از گوهر عدالت تهی گردد، بیم آن می‌رود که به ابزاری بدل شود برای توجیه ظلم، نه دفع آن، برای تثبیت قدرت، نه تحدید آن. در چنین حالتی شریعت به جای آن که ترازوی انصاف باشد، به سپری بدل می‌شود در دست ساختارهایی که بقای خود را در سایه اطاعت بی‌چون و چرا می‌جویند. فقه، در ذات خود باید پاسدار عدالت باشد. زیرا عدالت نه حاشیه‌ای بر متن دین، بلکه جان‌مایه آن است. اگر احکام شرعی از عدالت جدا شوند، نه تنها از رسالت الهی خویش فاصله می‌گیرند، بلکه ممکن است در خدمت حفظ مناسبات ناعادلانه قرار گیرند. مناسباتی که در آن صدای مظلوم خاموش و قدرت، بی‌پاسخ باقی می‌ماند. شریعت اگر در خدمت قدرت باشد و نه در خدمت حقیقت، دیگر نمی‌تواند رستگاری اجتماعی را رقم زند. فقه باید آینه‌ای باشد که در آن چهره عدالت بدرخشد، نه نقابی که چهره ستم را پنهان سازد. تنها در این صورت است که فقه می‌تواند نه فقط نظم، بلکه آزادی، نه فقط قانون، بلکه کرامت را در جامعه انسانی تحقق بخشد.

نتایج جامعه‌ای که صرفاً با احکام فقهی اداره می‌شود؛

۱- ظاهر گرایی اخلاقی

آنگاه که فقه از تربیت باطنی و تهذیب نفس فاصله گیرد و احکام شرعی در حصار ظاهر باقی بمانند، اخلاق به زینتی سطحی بدل می‌شود و فضیلت به جای آن که در جان آدمی ریشه دواند، در سطح رفتارهای نمایشی متوقف می‌ماند. چنین است که امام محمد غزالی با بصیرتی ژرف، هشدار می‌دهد: فقه بدون تهذیب نفس، پوسته‌ای بی‌مغز است، پوسته‌ای که اگرچه شکل دارد، از معنا تهی است. در این فضای ظاهر‌گرایانه، دین به صحنه‌ای بدل می‌شود که در آن نیت‌ها پنهان و رفتارها

نمایشی‌اند. ریاکاری چونان آفتی خاموش، در دل جامعه دینی رخنه می‌کند و نفاق در لباس تقوا مجال رشد می‌یابد. علامه طباطبایی با نگاهی حکیمانه بر این نکته تأکید می‌ورزد که فقه باید با حکمت و اخلاق همراه شود تا به کمال برسد. زیرا شریعت اگر از حکمت تهی گردد به ابزاری برای کنترل و اگر از اخلاق جدا شود، به زمینه‌ای برای دورویی بدل خواهد شد. فقه در مقام حقیقی خود باید نه فقط ناظر بر رفتار، بلکه راهبر دل‌ها باشد، تا احکام، نه از سر اجبار، بلکه از سر بصیرت و عشق اجرا شوند. تنها در این صورت است که دین، از سطح به عمق و از ظاهر به باطن راه می‌برد و انسان، نه به ظاهر مؤمن، بلکه به حقیقت رستگار می‌گردد.

۲- ریاکاری دینی

آنگاه که دین به ظواهر محدود شود و فقه، بی‌آن که به باطن نیت‌ها نظر افکند، تنها در سطح رفتارها توقف میکند، آفتی خاموش در جان جامعه دینی رخنه می‌کند. ریاکاری چونان سایه‌ای بی‌صدا، در پس پرده‌ی اعمال ظاهرالصلاح پنهان می‌شود و دورویی، در لباس تقوا مجال رشد می‌یابد. در چنین فضایی نیت‌ها دیده نمی‌شوند و صداقت با خویشتن، قربانی نمایش برای دیگران می‌گردد. دین به جای آن که راهی به سوی حقیقت باشد، به صحنه‌ای بدل می‌شود برای بازی نقش‌ها و فقه، اگر از حکمت و اخلاق جدا شود، نه تنها به کمال نمی‌رسد، بلکه به ابزاری برای پنهان‌کاری بدل می‌گردد.

در واقع رستگاری، در گرو صداقت است و صداقت، در گرو دیده شدن نیت‌ها. اگر شریعت نتواند به عمق جان نفوذ کند و نیت را پالایش دهد، آنگاه دین به جای رهایی، به زندانی بدل می‌شود که در آن انسان، نه با خدا، بلکه با نگاه دیگران معامله می‌کند.

۳- فقدان عدالت اجتماعی

اگر فقه از عدالت و آزادی جدا شود، می‌تواند به ابزاری برای توجیه ظلم بدل گردد. یعنی فقه، به جای آنکه نیرویی برای رهایی باشد، به زبان مشروعیت‌بخش سلطه تبدیل می‌شود. همچنین فقه باید با نیازهای زمانه هماهنگ شود. اگر این هماهنگی از دست برود، فاصله از عدالت اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. در واقع عدالت نه یک «تزئین» بلکه جوهر دین و فقه است. اگر این جوهر حذف شود، فقه به پوسته‌ای بی‌روح بدل می‌گردد. وقتی فقه از عدالت و آزادی جدا شود، ممکن است در خدمت حفظ وضع موجود قرار گیرد. یعنی به جای نقد قدرت، به تقدیس آن بپردازد. این خطر، همان چیزی است که شریعتی آن را «ابزار سلطه» می‌نامد. فقهی که به جای مردم، به نفع قدرت سخن می‌گوید. شریعتی بیشتر بر خطر ایدئولوژیک شدن فقه و تبدیل آن به ابزار سلطه تأکید دارد.

نتیجه گیری

فقه هرچند در مقام خویش ابزاری شریف برای انتظام بخشیدن به سلوک دینی و سامان دادن به مناسبات اجتماعی است. لیکن به تنهایی توان آن را ندارد که ضامن رستگاری فرد یا جامعه گردد. رستگاری، حقیقتی است بس عظیم که جز با اجتماع عناصر درونی و بیرونی حاصل نمی‌شود؛ عناصری که هر یک ستون خیمه‌ی سعادت‌اند. در واقع فقه، تنها در صورتی می‌تواند در مسیر رستگاری نقش‌آفرین شود که در کنار اخلاق، عدالت، معنویت و حکمت قرار گیرد و آنگاه که خدمتگزار انسان باشد، نه خدمتگزار قدرت به حقیقت خویش وفادار خواهد ماند. به بیان دیگر فقه بیشتر بر نظم بیرونی و رفتارهای ظاهری تمرکز دارد؛ یعنی تعیین تکلیف برای اعمال و مناسک. اما رستگاری، تنها با رعایت ظاهر شریعت حاصل نمی‌شود؛ نیازمند تحول درونی، تهذیب نفس و درونی‌سازی ارزش‌ها است. اگر فقه از حکمت و عرفان جدا شود، به مجموعه‌ای از قوانین خشک بدل می‌گردد که توانایی هدایت انسان به کمال را ندارد. عدالت اجتماعی، معنویت و اخلاق، ستون‌های اصلی رستگاری‌اند. فقه بدون این‌ها، ممکن است حتی به ابزار سلطه و حفظ وضع موجود تبدیل شود. در تاریخ بارها دیده‌ایم که فقه وقتی از عدالت جدا شده، به جای خدمت به انسان، در خدمت قدرت قرار گرفته است. بنابراین فقه می‌تواند یکی از ابزارهای رستگاری باشد، اما تنها زمانی که در خدمت انسان و آزادی او قرار گیرد. اگر فقه به جای تقدیس قدرت در پی صیانت از کرامت انسان باشد، آنگاه می‌تواند با اخلاق و معنویت هم‌افزایی کند و جامعه را به سوی رستگاری ببرد.